

**عیسیٰ مسیح مژده آمدنت را داده بود...**



**نویسنده : کیمیا بابایی**

**نام دبیرستان : دبیرستان نمونه دولتی سعدی**

**کلاس : ۸۰۱**

عیسی مسیح مژده آمدنت را داده بود. اما تو از تصورات ذهن مردم هم بهتر بودی. هنوز صدای قدم های استوارت در کوچه پس کوچه های عربستان، در گوش زمین میپیچد و میپیچد. سنگ ها هنوز شرم زده اند که به سمت پرتاب می شدند .

در پیشگاه تو، تمام موجودات عالم احساس پیدا میکنند، سنگ ها نیز هم ....

از غار حرا از تو پرسیدم . گفت: او در سینه من عبادت کرد. من غرق سرور شدم و نشاط این افتخار تا دنیا دنیاست با من است.

حرا میداند تو تکرار نشدنی ترین حادثه تاریخی و به خود می بالد که محل امن عبادت هایت بوده است و

بعد از تو هیچ خاطره ای اجازه کمرنگ شدن را ندارد.

راستی!

چه کردی با دشمنانت که قبولت داشتند؟

چه کردی با دل امیر المومنین که برایت از جانش هم میگذشت؟

راستش را بگو وقتی چشمانت را روی این جهان بستی

چند دل شکست؟ چقدر آدم سوگوار شدند؟ سوگواری تا همیشه.....

معجزه واقعی خودت بودی و از تو معجزه میخواستند، مردمان نادانی که کوردلان بینای نابینا بودند.

تو پاک ترین، زیباترین، مهربان ترین، بی نظیرترین و عزیز ترین معجزه بی مانند خدا بودی.



